مورخ ٢٠ اکتوبر ١٩١١ در منزل مسترو مسیس دريفوس در پاريس: درباره عدم توانایی ادراک خداوند

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ٢٠ اکتوبر ١٩١١ در منزل مسترو مسیس دريفوس در پاريس: درباره عدم توانایی ادراک خداوند [[1]](#footnote-1)

#### (خطابات جلد اول، ص. ۵۶ـ۶۳)

هُوالله

الحمد للّه مجمع نورانيست در پاريس خيلی جمعيتها تشکيل ميگردد و محفلها ترتيب ميشود. يا محفل نشرمعارفست يا مجلس توسيع تجارتست يا جمعيت ازدياد صنايع است يا مشورت در امور سياست است. اين مجامع و محافل جميع مفيد و مقبول و سبب ترقيات ماديه در عالم وجود. ولی انجمن ما انجمن روحانيست و بجهت توجه بملکوت ربانی و حصول احساسات روحانی و ترويج وحدت عالم انسانی تا بکوشيم که تعصب از بين ملل ومذاهب زائل گردد و محبت در جميع قلوب حلول نمايد. لهذا امیدوارم که این انجمن در درگاه احدیت از سائر انجمن ها مقبول و ممتاز باشد.

خداوند در تورات ميفرمايد که خدا ميفرمايد انسانرا بصورت خود خلق نموديم و در انجيل جليل ميفرمايد الاب فی الابن و الابن فی الاب. حضرت محمد ميفرمايد که خدا فرموده انسان سرّ من است و من سرّ انسان. حضرت بهاء اللّه ميفرمايد: ”فؤادک منزلی طهّره لنزولی و قلبک منظری قدّسه لظهوری“ اين کلمات جميعاً دلالت بر اين دارد که انسان بصورت و مثال الهيست.

حقيقت الوهيّت لذاته بذاته از ادراک خارجست. زيرا ادراک فرع احاطه است، يعنی بايد انسان چيزی را احاطه کند تا ادراک آن نمايد. و چون خدا محيط است، محاط نمی شود، لذا ادراک محال است و ممتنع، زيرا محيط اعظم از محاط است. پس ادراکات انسان که محاط انسان است، حقيقت الوهيت نيست. عقل انسان گنجايش ادراک حق را ندارد. لهذا آنچه بتصورانسان آيد، مخلوق است نه خالق؛ صور ذهنيه انسانست نه حقيقت خارج. زيرا در کائنات ميبينيم تفاوت مراتب مانع از ادراک است با آنکه جميع خلقند. مثلاً جماد و نبات و حيوان هر سه مخلوقند ولی ممکن نيست که جماد ادراک عالم نبات نمايد و نبات ادراک عالم حيوان کند و حيوان ادراک مقام انسان تواند، با آنکه هر سه مخلوقند . مثلا نبات قوه باصره و ذائقه و سامعه و شامّه ندارد و حيوان ادراک کرويت ارض و مرکزيت آفتاب و کشف قوه برقيه و فنو غراف و تلگراف و فتو غراف و غير ها نتواند. اين کشفيات مختص به انسان است. پس معلوم شد که رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند. بعد از آنکه تفاوت مراتب در مخلوق مانع از ادراک شد، چگونه ميتواند حادث قديم را درک کند و مخلوق خالق را احاطه نمايد. پس آنچه بتصور انسان در آيد، خدا نيست؛ حقيقت الوهيت مقدس از اين است.

لکن چون کائنات محتاج بفيض وجودند، لابد بايد از حضرت الوهيت فيضی صادر شود که سبب وجود موجودات گردد. لذا حقيقت الوهيت بفيوضات اسماء و صفات اشراق بر کائنات نموده و آن فيض الهی شامل جميع ممکنات است. مثل اينکه شعاع آفتاب فايض بر جميع اشياء ارض است، جميع اشيا بفيض آفتاب نمودار مي شود، جميع کائنات ارضيه بحرکت آفتاب تربيت ميشود. ولی کائنات سائره غير انسان بمنزله حجر و مدرند، در حقيقت جان ندارند، انسانست که جان دارد؛ عقل دارد؛ روح دارد. شبهه نيست که انسان نصيبش از فيض الهی بيشتر است زيرا ممتازاز جميع کائناتست. جماد وجود جمادی دارد لکن کمال نباتی ندارد، و نبات وجود نباتی دارد، لکن دارای قوای حسّاسه نيست کمال حيوانی ندارد. حيوان قوه حسّاسه دارد لکن قوه عاقله ندارد. ولی انسان جامع جميع کمالاتست، جامع قوه جماد و قوه نبات و قوه حيوان و فضلاً علی ذلک قوه عاقله دارد. لهذا انسان ممتاز از جميع کائنات است، چون ممتاز است از فيض شمس حقيقت بهره و نصيبش بيشتر است، علی الخصوص فرد کامل عالم انسانی که سائر افراد نسبت باو در ادنی درجه ادراکند. آن نور حقيقت در آن فرد کامل در نهايت تلأ لأ و لمعان، بلکه شمس حقيقت بصورت و مثال و حرارت و ضياء در آن جلوه کرده. لهذا حضرت مسيح فرموده ”الاب فی الابن“ ، يعنی آفتاب در اين آينه ظاهر است. مقصد اين نيست که آفتاب حقيقت از علوّ تقديس خود نزول کرده و داخل در اين آينه شده، زيرا دخول و خروج از خصائص اجسام است و حقيقت الوهيت مقدس از اين اوصاف. بلکه مقصود اين است که انوار شمس حقيقت در مظاهر الهيه در نهايت جلوه و ظهور است، اين است حقيقت بيان الوهيت. هر نفسی قبول ميکند هر ادراکی اذعان مينمايد. خداوند مهربان بندگان خود را در اعتقادات خود تکليف به اموری که خارج از دائرهٔ عقل است نميفرمايد ما که بندگان خداونديم نفسيرا تکليف بامر غير معقول نمينمائيم، چگونه خداوند ما را تکليف ميفرمايد باموريکه عقل از ادراکش قاصر است؟ اين مسئله را اگر بموجب تقاليد مسيحيين بگيريم، غير معقول است. اما اگر حقيقت را تحرّی کنيم محقق و معقول است. ملاحظه در آنچه بيان شد نمائيد، اين مسئله مشروح است و کسی انکار نکند.

باری امشب در مجمع شما هستم و از ملاقات شما بسيارمسرورم، ولی از شما ميخواهم که هر يک شمعی نورانی گرديد، مرکز محبت رحمانی شويد، قلوب شما ملهم بالهامات الهی باشد و ديده های شما به مشاهده آثار الهی روشن گردد. شهر پاريس فی الحقيقه در نهايت زيبائيست، ولی مدتيست که انوار روحانی بر او نتابيده لهذا از جهت روحانيات عقب مانده. قوه عظيمه ئی ميخواهد که روحی ازنفثات روح القدس در او دمد. اگر مريضی را مرض ضعيف باشد معالجات عاديه کفايت است، ولی امراض مزمنه شديده را معالجه درياق فاروقی لازم، ادويه قويه واجب تا علاج يابد. مثلا اين فواکه بعضی بحرارت ضعيفه مانند ده درجه بکمال مي رسد و بعضی بيست درجه و بعضی پنجاه درجه لازم. اما پاريس هزار درجه حرارت لازم دارد تا بحرکت آيد. مثلاً فتيله بمجرد تماس بآتش برافروزد ولی هيزم و چوب باين سرعت مشتعل نگردد، نار قويه ميخواهد که در او تأثير کند.

لهذا اگر بموجب تعاليم الهی که بر جميع انبياء نازل شده، عمل نمائيم يقين است تأثير کند. و آن اينست که بکلی تقاليد را ترک کنيم و از تعصّبات مذهبی و جنسی و سياسی و وطنی بگذريم و با جميع طوائف عالم محبت و مهربانی نمائيم ،خدمت بعالم انسانی کنيم و جميع خلق را بنده خداوند و مظهر الطاف پروردگار دانيم. نهايت اينست که بعضی نفوس هنوز ببلوغ نرسيده اند، بايد آنها را ببلوغ برسانيم؛ جاهلند سعی کنيم تا دانا گردند، مريضند علاج و درمان دهيم، کورانند بينا کنيم، بنهايت محبت و الفت بموجب تعاليم الهی بآنها معامله کنيم؛ شبه نيست که عالم انسانی روشن شود اتفاق و اتحاد حاصل گردد. لهذا من در حق شما دعا مينمايم.

من امشب از ملاقات شما خيلی مسرور شدم بجهت آنکه ميبينم اقوام مختلفه در اينجا مجتمع شده اند در نهايت الفت و محبتند. حقيقت چنين مجالس سبب سرور است. ممکن نيست که انسان چنين نفوس مختلفه را باين محبت مجتمع بيند و مسرور نشود، مگر انسان بی انصاف باشد. ملاحظه نمائيد چون چند حيوان را اليف و جمع بينيد، مسرور می شويد پس ملاحظه کنيد که اين نفوس مختلف الافکار مختلف العادات که با هم الفت دارند چه قدر سبب سرور است.

من بدرگاه احديت عجز و نياز مينمايم که جميع بشر مانند شما بايکديگر محبت و الفت نمايند تا کره ارض عبارت از يک انجمن گردد و نوع انسان عبارت از يک خاندان شود، جميع ملل در يک محفل با کمال الفت و محبت و صدق و صفا بشکرانه خداوند يکتا پردازند. لهذا در باره شما دعا می نمايم:

الهی الهی تری هؤلآء العباد و هؤلآء الاماء قد انجذبوا بنفحات القدس فی هذا الاوان. و لبّوا لندائک بين الانام. ربّ ان هؤلآء عباد اودعت فی قلوبهم آية الهدی و هديتهم الی ملکوتک الأبهی و نزلت عليهم من سحاب رحمتک الفيض الشامل و الغيث الهاطل. ربّ قدغشت الابصار حجبات الاعتساف و غفلوا عن ذکرک يا خفی الالطاف. و اما هؤلآء قرت اعينهم بمشاهدة آيات توحيدک و طابت نفوسهم بالاستفاضة من غمام تقديسک و صفت ضمائر هم بتجليات جمالک. و نور سرائر هم بظهور الطافک. ربّ قدر لهم کل خير فی ملکوتک و صور هم بصور الملأ الأعلی عن الوری حتی تکون آيات توحيدک الباهرة علی الاشياء و رايات تقديسک الخافقه فی کل البلاد. و اجعلهم کلمات کتابک. و ارزقهم من نعمائک و اسبغ عليهم نعمتک. و اجعلهم ينادون بالملکوت فی صقع الامکان و سرجاً منيرة فی زجاج الناسوت بنور الايمان و الايقان انک انت المقتدر العزيز الغفور العطوف الرحمن.



1. نطق مبارک ٢٨ شوال سنه ١٣٢٩ در منزل مستر دريفوس پاريس شب پنجشنبه ٢٠ اکتوبر سنه ١٩١١ [↑](#footnote-ref-1)